



باطرد اپورتونیزم و انحرافات ایدئولوژیک «کودتاگران» در راه انقلاب سرخ به پیش!

کمیته مرکزی مؤقت سازمان رهایی افغانستان

۱۲ نومبر ۲۰۲۱ - ۲۱ عقرب ۱۴۰۰

با طرد اپورتونیزم و انحرافات ایدئولوژیک

«کودتاگران» در راه انقلاب سرخ به پیش!

سازمان رهایی افغانستان با کوله بار تجارب نیم قرن خویش که سراسر مشحون است از مبارزات آگاهانه و سلحشورانه‌ی اعضاء، هواداران و متحدین سازمان، طی مقاطع مختلف زندگی اجتماعی، سیاسی و نظامی آن، افتخار دارد که یکبار دیگر با دورافکندن پوستین چرکین خود با انرژی بیشتر و پاکبازی مصممانه‌تر گام جدید در راه انقلاب دموکراتیک نوین در کشور ما بر می‌دارد.

تاریخچه سازمان مبین آنست که هر از گاهی علیه اپورتونیزم مبارزه جدی داشته، توانسته است با سربلندی بیشتر در مقام رفیع تر قرارگیرد.

جریان دموکراتیک نوین به مثابه حرکت انقلابی پیشاهنگ طبقه کارگر توسط مبارزان صدیق و قابل مباحثات زمان خود به رهبری رفیق «اکرم یاری» در میزان سال ۱۳۴۴ (۲۵ اکتوبره ۱۹۶۵) از بقایای «ندای خلق» و محافل چپ، پا به عرصه وجود گذاشت. این جریان هرچند نوپا و بی‌تجربه اما

آگاه و مصمم به مبارزه در راه «مارکسیزم-لنینیزم-اندیشه‌ی مائوتسه دون» و برخورد بی‌امان با رویزیونیسم معاصر بود که زیر رهبری خروشچف در «اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی» عمل می‌کرد. این امر به جای خود یک گام بسیار بزرگ بود، گامی که استقلالیت اندیشه و عمل عاملان خود را به اثبات می‌رسانید. آنان توانستند با اقدام متهورانه خود در کشور ما راه را برای مبارزات چپ انقلابی بگشایند، بیرق «م ل ا» را به اهتزاز در آورند و چهره کریه و مزدور منش احزاب خلق و پرچم را در همان بدو تولد شان تشریح نموده، رسوا سازند.

بنیان‌گذاران «شعله جاوید»، سازمانی کاملاً مخفی موسوم به «سازمان جوانان مترقی» را بنا نهادند که حتی عده‌ای از کادرها و گردانندگان و سخنرانان شعله جاوید که بخش دموکراتیک «س ج م» را می‌ساخت، نیز از وجود آن آگاهی نداشتند؛ این امر خود نطفه‌ی اولین انشعاب در جریان دموکراتیک نوین را ساخت (انشعابی که با نوشته «پس منظر تاریخی» عرض اندام نمود و به گروه انجنیر عثمان مسمی گردید).

بعد ها در آغاز دهه‌ی ۵۰ هجری شمسی عده‌ای از مبارزان جریان دموکراتیک نوین که کمبود اصلی را نداشتن رابطه‌ی ملموس با توده‌ها و نبود یک سازمان زنده‌ایکه در میان مردم ریشه داشته و مبارزات مخفی و علنی را رهبری و در جهت ایجاد حزب پیشاهنگ طبقه کارگر افغانستان گام بردارد به درستی درک نموده بودند، طرح خود مبنی بر

ایجاد تغییر در سازمان را در جلسات سازمانی به رهبری «س ج م» مطرح و روی آن پا فشاری نمودند. اما بعد از آنکه دیدند انتقادات اصولی شان در «س ج م» گوش شنوا ندارد، آن را از محدوده حلقه سازمانی بیرون کشیده و با ارائه نوشته «با طرد اپورتونیزم در راه انقلاب سرخ به پیش!» عده‌ای از روشنفکران جریان دموکراتیک نوین را برای ایجاد سازمان مستقل توده‌ای با خود هم‌نوا ساختند؛ این عده روشنفکران که «گروه انقلابی خلق‌های افغانستان» را بنیاد گذاشتند در جنبش روشنفکری چپ کشور به نام «انتقادیون» مسماء گردیدند (۳ دسمبر ۱۹۷۳ - ۱۲ قوس ۱۳۵۲).

«گروه انقلابی» در واقع اولین تشکل چپ با برنامه آموزشی و تربیتی کامل مطابق اوضاع و برنامه کار عملی برای مبارزات توده‌ای (کارگری و دهقانی) در شهر و روستا، زیر رهبری سازمان پرولتری بود.

«گروه انقلابی» علاوه بر طیف وسیعی از روشنفکران چپ هوادار شعله جاوید، «محفل شمالی» به رهبری مجید کلکانی را نیز در ترکیب خود داشت که قبل بر این در گروه انجنیر عثمان قسما آموزش مارکسیستی دیده، فعالیت می‌نمود.

در سال ۱۳۵۴ (۱۹۷۵) یعنی همزمان با بروز اختلافات بین جمهوری توده‌ای چین و آلبانی و مطرح گردیدن تئوری تقسیم بندی سه جهان توسط حزب کمونیست چین، زمانی که انورخوجه می‌خواست بعد از مرگ مائوتسه دون مشی حزب کار آلبانی به

مثابه خطگذار راه احزاب چپ دنیا قرار گیرد، عده‌ای از کادرها و رهبری گروه انقلابی درست در زمانی که رفقا می‌خواستند با دایر نمودن کنفرانسی، فعالیت های خود را جمع‌بندی نموده و با غلبه بر کمبودها و طرد اشتباهات ارتقای خود به سازمان را اعلام نمایند، «مشی اکونومیستی» و «برخورد ایده آلیستی به اخلاقیات» را در نوشته ای بنام «ایدئولوژی چیست؟» علم نموده مسئولیت انشعاب را پذیرفتند. رفقای محفل شمالی نیز که هنوز ادغام کامل تشکیلاتی و ایدئولوژیک نیافته بودند، انتقادات وارده بر گروه را موجه ندانسته جهت حفظ پنهان کاری، اعلام بی طرفی و کنار کشیدن از گروه را در هم آهنگی با رهبری گروه انقلابی برگزیدند. گروه منشعبین سازمان مستقل را بوجود آورده و با پیروی از انورخوجه با اندیشه ی مائوتسه دون وداع نمودند. سپس آنان به نام نشریه تئوریک - سیاسی شان (اخگر) در جنبش چپ کشور شهرت یافتند. اکثریت اعضای رهبری «اخگر» در سال ۱۳۵۸ توسط سازمان جهنمی «اگسا» دستگیر و تیرباران گردیدند.

بعد از کنار رفتن علم داران «مبارزه با اکونومیزم و نحوه برخورد با اخلاقیات»، که قسمت بزرگی از نیروی گروه انقلابی را با خود برد، رفقای زنده یاد داکتر فیض احمد و محسن به علاوه ی معدودی از کادرهای گروه توانستند با تلاش های شباروزی خود دوباره به کارها سر و صورت داده در کنار رفقای «محفل شمالی» کادر های جدیدی را تربیت و آموزش دهند.

در آوان رو به راه شدن کارهای سازمان و ارتقای نسبی سطح آگاهی رفقا از «م ل ا» بود که کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷، از راه رسید. وابستگی باند خلق و پرچم به «اتحاد شوروی» و راه اندازی کشتار وسیع در سطح کشور، سبب شد تا مقاومت مردمی به سرعت به وجود آمده و تقریباً همه‌ی مردم بخصوص گروه های سیاسی چپ و راست و میانه، راه حل را در بدست گرفتن سلاح گرم دیدند.

به تبعیت از همین امر در داخل سازمان نیز بر سر چگونگی مقاومت در برابر عوامل اجنبی بحث های داغ راه افتاد. بحث بین رفقای «گروه انقلابی» به رهبری رفیق داکتر فیض احمد و «محفل شمالی» به رهبری رفیق مجید کلکانی که هر دو در مرکزیت گروه انقلابی به رهبری داکتر فیض احمد قرار داشته و هنوز ادغام ایدئولوژیک- تشکیلاتی رفقای زیر رهبری هر کدام در سازمان واحد به اكمال نرسیده بود، روی سه موضوع تمرکز یافت:

- 1- مبارزه چریکی شهری یا ایجاد پایگاه های توده ای در روستا.
- 2- صحت یا عدم صحت مشی تئوری تقسیم بندی سه جهان، ارائه شده توسط «ح.ک.ج».
- 3- جلب و جذب عناصر چپ با سیاست درهای باز و یا جذب با توجه به معیار های سازمانی.

در نتیجه ی این اختلاف نظر، رفقای «محفل شمالی» راه خود را از «گروه انقلابی» که بر مشی ایجاد پایگاه های توده‌ای، در اولویت قرار دادن جذب

افراد آگاه و دارای روحیه انضباط پذیری و تأیید نمودن تئوری تقسیم بندی سه جهان پافشاری می نمودند، جدا نمود.

رفیق مجید بعد از گرفتن مسئولیت انشعاب، همراه با چند محفل دیگر و یک عده افراد سرشناس جریان شعله جاوید، «سازمان آزادیبخش مردم افغانستان» (ساما) را بنیاد گذاشت. از جایکه وحدت محافل و شخصیت ها برای ایجاد «ساما» بدون توجه به وحدت ایدئولوژیک و با عجله صورت گرفت، نطفه ی گرایشات مختلف و حتی متضاد از همان بدو ایجاد «ساما»، در بطن آن بسته شد که اختلافات، گرایش ها و انشعابهای بعدی را در پی داشت.

با وجود اینکه در نتیجه ی این انشعاب رفیق مجید با رفقای زیر رهبری خود، سنگر «گروه انقلابی» را ترک نمود ولی اعتقاد عمیق رفقا به «م ل ا»، شور و شوق روشنفکران چپ بطور عموم در مبارزه برضد باند های خلق و پرچم که به مثابه ی مزدوران تمام و کمال «سوسیال امپریالیسم شوروی» عمل می کردند، این خلأ را در مدت نسبتاً کم پر نموده استوار تر از قبل درصاف مبارزه ایستادند.

با ورود افراد جدید به گروه انقلابی و با درس گیری از ضربه ناشی از ناقص بودن ادغام مبتنی بر مبارزه ناکافی ایدئولوژیک که انشعاب محفل شمالی را در پی داشت، مبارزه ایدئولوژیک در رأس وظایف سازمان قرار داده شد. تعمیم دادن اصول پنهان کاری بخصوص بین رفقایکه بخش عمده

مبارزه‌ی شان بدون توجه به آن سپری شده بود، مسئله مرگ و زندگی را تشکیل می‌داد. گروه انقلابی، به رهبری رفیق داکتر فیض احمد، طی مدت نسبتاً کم توانست، به مثابه تشکل انقلابی معتقد به «م ل ا» که از لحاظ ایدئولوژیک و سیاسی آگاه و استوار و از لحاظ تشکیلاتی منضبط و هوشیار و کاملاً منسجم و بی هراس از اهدای خون خود در راه آرمان‌های طبقه کارگر کشور بود، در پهنای مبارزه طبقاتی مقاوم‌تر از پیش‌گام برداشت.

در زمستان ۱۳۵۷، یعنی زمانی که قتل و کشتار توسط باندهای خلق و پرچم، زندگی را بر مردم تحمل‌ناپذیر ساخته بود، عده‌ای از سازمان‌های فعال در کابل جهت براندازی دولت دست‌نشانده‌ی عوامل روس دست به کار شده به تدارک نیرو پرداختند و برای جلب همکاری گروه انقلابی با یکی از رفقا در تماس شدند، اما گروه انقلابی به دلیل وارد شدن باند گلبدین در آن جمع از همکاری با آنان ابا ورزید. این قیام که به تاریخ دوم سرطان ۱۳۵۸ (۲۳ جون ۱۹۷۹) در چن‌داول کابل بر پا گردید، به دلیل خیانت باند گلبدین به خون نشست.

مدتی بعد عده‌ای دیگر از سازمان‌ها مجدداً گرد هم آمده جهت براندازی دولت مزدور با گروه انقلابی تماس گرفتند. این بار گروه انقلابی به هدف براندازی دولت وابسته به اتحاد شوروی و دسترسی به اسلحه برای برپایی پایگاه‌های

انقلابی توده‌ای با خواست آنان مبنی بر سهم‌گیری در براندازی دولت مزدور موافقت نمود.

نقشه این قیام که روز ۱۴ اسد ۱۳۵۸ در بالاحصار کابل زیر رهبری یکی از رفقای گروه انقلابی (رفیق گل احمد) راه افتید توسط یک عضو «حرکت انقلاب اسلامی افغانستان» که یک روز قبل از آغاز قیام دستگیر گردیده بود، افشأ گردید. این عضو حرکت از نفوذ گروه انقلابی در بالاحصار اطلاع نداشت بنا بر آن با آغاز قیام ده‌ها مستشار نظامی روس و اعضای باندهای خلق و پرچم از بین رفتند ولی با به‌خون‌نشستن قیام عده‌ای زیادی از رفقای گروه و فعالین «جبهه مبارزین مجاهد افغانستان» که مسئولیت قیام را داشتند، نیز به شهادت رسیدند.

برگزاری این قیام بعداً توسط سازمان اشتباه ارزیابی گردید. هدف از اشتراک گروه انقلابی در قیام بالاحصار براندازی دولت خلق و پرچم، به دست گرفتن قدرت سیاسی، تصرف دیپوهای اسلحه جهت تسلیح سازمان و ادامه مبارزه مسلحانه بود. تلفات رهبری، کادرها و اعضای گروه در حدی بود که آن را در لب‌پرتگاه نابودی کامل قرار داد.

زخم‌های عمیق ناشی از شکست «قیام بالاحصار» تا زمستان همان سال هنوز به‌طور کامل التیام نیافته بود که مسئله نفوذ بین‌روستائیان و مراکز مقاومت مسلحانه به‌منظور آگاهی‌بخشیدن و بسیج توده‌های به‌پا خاسته برضد دولت و رهبری جنگ مسلحانه، روی دست گرفته شد.

در نتیجه‌ی تلاش شباروزی رفقا در جهت گسترش و استحکام صفوف خویش، گروه انقلابی موفق شد در جدی ۱۳۵۹، با تقدیم نشریه تئوریک-سیاسی خود «مشعل‌رهایی» به جنبش انقلابی کشور، تشکیل «سازمان‌رهایی افغانستان» را، که ریشه در خون هم‌زمان جان‌باخته‌ی ما داشت، اعلام نماید.

«سازمان‌رهایی افغانستان» با توجه به رعایت موازین سازمانی و تأکید روی اصول پنهان‌کاری توانست ریشه‌هایش را به غزنی، پنجشیر، نورستان، کنرها و ... گسترش دهد. در آن زمان (بهار ۱۳۶۰) در اثر سهل‌انگاری یکی از رفقا در رابطه به ترتیب و تنظیم لیست رفقا، که باید اختفاً و به محل دیگر جهت نگهداری ارسال می‌گردید، سبب شد تا لیست‌ها به دست «اگسا» افتد و حدود ۶۰ نفر از رفقا را روانه شکنجه‌گاه و زندان نماید.

با آنکه دستگیری‌های کابل ضربه بسیار بزرگی بود ولی به دلیل انتقال گسترده‌ی رفقا در پایگاه‌ها و عقب‌جبهه، سازمان توانست آن را تحمل نماید. در این زمان رفقا توانسته بودند شاخ و پنجه شبکه‌های سازمان و نیروهای مسلح خود را به ولایات کنر، نورستان، ننگرهار، لغمان، تخار، مزار، جوزجان، فراه، نیمروز، غزنی، بامیان و بعضی مناطق دیگر گسترش دهند. نقش داکتر فیض‌احمد به مثابه رهبر «سازمان‌رهایی افغانستان» در این رشد و گسترش سازمان منحصر به فرد بود.

ضربه مهلک دیگر بر سازمان در اثر خیانت خان محمد (سال ۱۳۶۵) که مخفیانه به باند گلبدین پیوسته بود، وارد گردید. این ضربه که منجر به شهادت داکتر فیض احمد و ۹ رفیق دیگر شد، خیانت احمد سلطان و فروپاشی تشکیلات سازمان در بخش مناطق مرکزی را در پی داشت.

در ۴ فبروری ۱۹۸۶، رفیق راهب (همسر داکتر فیض احمد و عضو مرکزیت سازمان) با دو رفیق دیگر در نتیجه خیانتی که طرح آن را «خاد» کابل با خاینی بنام سلیمان (پسر کاکای احمد سلطان) ریخته بود، کشته شدند. در طرح این جنایت احمد سلطان و سلیمان هم‌نوا بودند.

تأثیر این ضربات بر رفقا متفاوت بود. اکثر رفقا که با آگاهی و ایمان بزرگ به سازمان پیوسته بودند ادامه راه زیر درفش سازمان را رسالت تاریخی و افتخار خود دانسته، وحدت شان با سازمان را با پافشاری روی اصول «م ل ا» و ادامه ی راه رفقای به خون خفته ی سازمان به نمایش گذاشتند. اما تنی چند از رفقا که از وارد آمدن چنین ضربات بر سازمان هراسیده و در سایه نا امیدی قرار گرفته بودند به مقداری از دارایی سازمان دستبرد زده آن را برای خود ذخیره نمودند که بعد از افشای سرقت و تعیین جزای سازمانی (تعلیق عضویت و سپری نمودن مدت تعلیق در یکی از جبهات دور افتاده ی سازمان) علم مخالفت بر مبنای مسایل ملیتی را بلند نمودند، که گویا سازمان با جزا دادن عاملان سرقت، حقوق یک ملیت را زیر پا نموده رهبران

شان را جزا میدهد، سرانجام با سازمان قطع رابطه نمودند.

آنان تقریباً همه ی رفقای یک بخش را از سازمان جدا نموده بی سرنوشت رها کردند، این خود خیانتی بود که بخصوص درمورد ستم کشان ملیت خود روا داشتند.

ضربات ناشی از جنایت خان محمد، جنایت احمد سلطان و گروه سارق را تنها سازمانی میتوانست تحمل نماید که بنیادش را رفیق داکتر فیض گذاشته و به ثمر رسانیده بود. رفقای داکتر توانستند مرگ رهبران و رفقا و بحران بی‌ایمان شدن عده‌ای دیگر را تحمل نموده راه نبرد طبقاتی را همچنان پر راهرو نگهدارند.

با آنکه بعد از مرگ احمد و راهب هر رفیقی به نوبه خود حد اعلاى تلاش و استواری ایمانش را به نمایش گذاشت ولی نقش رفیق نبی به مثابه عامل وحدت در مقطع معینی از سازمان را نمیتوان نادیده گرفت و یا کم بها داد.

طی این دوران سازمان توانست موفقیت‌ها و شکست‌های فراوانی را در زمینه‌های مختلف تجربه نماید که مثال‌های برجسته‌ی آن در اینجا تذکر داده میشود.

دستاوردها

1- حضور سازمان به مثابه مهمترین و نیرومندترین سازمان چپ در کشور مسجل گردید.

- 2- سازمان با سهم‌گیری گسترده در جبهات نبرد و ایجاد سازمان‌های دموکراتیک و تبلیغات وسیع توانست مهر خود را بر جنگ مقاومت ضد روسی حک نماید.
- 3- اقدامات عمدتاً موفقیت‌آمیز در جهت انتقام‌گیری خون رفقا.
- 4- بزرگترین مرکز آموزشی سازمان برای پسران و دختران در منطقه سرحدی «چوتو» احداث گردید که علاوه بر مسایل تئوریک، آموزش‌های نظامی را نیز ارائه می‌کرد.
- 5- پرورشگاه‌ها جهت آموزش اطفال یتیم، اطفال دوستانی‌که در سطح دموکراتیک یا جبهه‌ای با سازمان ارتباط داشتند و اطفال رفقای سازمانی گسترش یافت.
- 6- مکاتب پسرانه و دخترانه بصورت نیمه علنی توسعه یافت.
- 7- تظاهرات خیابانی، کنفرانس‌های مطبوعاتی و جلسات وسیع در سطح دموکراتیک برگزار گردید.

اپورتونیزم و انحرافات ایدئولوژیک

- 1- مرکزیت دموکراتیک بصورت یک مقوله صرفاً کتابی درآمده هیچ‌گاهی به رأی اکثریت اعضا منحیث تأمین اراده جمعی در وضع سیاست‌ها و انتخاب نمودن ارگان‌های رهبری مراجعه نگردید. رهبر، مادام‌العمر و تام‌الاختیار

گردید. نبی شخص تک رو و بی توجه به کار تشکیلاتی بود که این امر منجر به انحلال تشکیلات و به وجود آمدن و رشد کیش شخصیت وی در سازمان گردید. چنانچه قبلاً رفیق داکتر نیز در زمان حیاتش دست او را از کارهای تشکیلاتی کوتاه نموده بود.

2- مسئولین و کادرها از جبهات سازمان بصورت عموم و بدون توجه به حفظ روابط توده‌ای به عقب جبهه خواسته شدند. همچنان بعد از تجاوز امریکا بر کشور که رفقا از عقب جبهه به داخل کشور آمدند، تمام کادرها و رهبری در کابل مستقر گردید که این امر، خود فاصله بین رهبری سازمان و توده های مردم را بیشتر نمود. «بهار عرب»، «رهبر» و نورچشمانش را چنان مجذوب نموده بود که گویا میتوان به واسطه فعالیت شبکه‌های اجتماعی مجازی در زیر زمینی ها انقلاب دموکراتیک نوین را به پیروزی رساند.

3- تجاوز آشکار نیروهای نظامی امریکا و متحدینش بر کشور ما مداخله نامیده شد.

4- پنهان کاری در تمام سطوح سازمان از بین رفت. تمام کادر ها و اعضای رهبری، مناطق نفوذ سازمان، امکانات مادی و معنوی و همه آنچه بود کاملاً علنی گردید؛ به استثنای چهره «رهبر» که جداً مخفی نگهداشته می‌شد.

5- انجوسازی، جلب امداد از طریق موسسات خارجی و مسافرت رفقای دختر به خارج از کشور جهت اشتراک در مجالس و میتینگ های که دونه‌ها راه می‌انداختند، منابع مهم ثروت اندوزی

بود که نیروی عمده و براننده‌ی سازمان را به خود مشغول می‌ساخت.

6- کمیته مرکزی موقت بصورت نیمه انتخابی بوجود آمد ولی ایجاد کمیته مرکزی انتخابی و تدویر کنگره سازمان اصلاً مورد توجه قرار نگرفت. عده‌ای از اعضای کمیته مرکزی موقت بعد از ۳۵ سال ذریعه نیرنگ و عده‌ای ذریعه تویت «رهبر» برکنار شدند.

7- سازمان رهایی افغانستان (کودتاگران) در می سال ۲۰۲۱ میلادی (۱۴۰۰ ه ش) کنگره قلابی را دایر نمود تا بر انفصال سه رفیق از سازمان و بوجود آوردن کمیته مرکزی مورد اعتماد نبی صحه گذارد. اعضای اشتراک‌کننده در این کنگره اکثراً شاگردان پرورشگاه ها ویا افراد انتصابی بودند. عده زیادی از اعضای کنگره تنها در روز تدویر کنگره، زمانی که لیست کاندیداهای مورد اعتماد «رهبر» در اختیار شان قرار داده شد، فهمیدند که در چه نوع جلسه‌ای اشتراک ورزیده اند. طی این کنگره، سرسپردگان، اعضای خانواده و متملقان «رهبر» جای کمیته مرکزی قبلی را اشغال نمود. این امر عملاً زمینه فروپاشی سازمان را فراهم کرد.

8- بی خبری و عدم شناخت کافی از تشکیلات: مسئول اول سازمان رهایی بیشتر از ۳۰ سال بطور کاملاً مخفی و جدا از بدنه تشکیلات سازمان زندگی می کرد؛ رابطه وی محدود به چند تن از اعضای فامیل و حلقه‌ای کوچک از جوانان بوده، اکثریت اعضای سازمان نه او

را دیده و نه با وی تماس مستقیم داشتند، او حتی یکبار هم به مناطق که سازمان در آنجا سالها فعال و نفوذ داشته، سفر نکرده است. درین حالت، شناخت او از اعضا و کمیته های سازمانی می بایست محدود و سطحی و در بهترین حالت در حد گزارش یک یا دو فرد مورد اعتمادش می بود. این امر باعث شد که تصامیم بطور عمده ذهنی و دور از واقعیات تشکیلات و جامعه اتخاذ شود.

9- سازمانی که تعداد زیادی جوانان مستعد و آماده برای هرگونه ایثار و خدمت به مردم در اختیار داشت و چندین عنوان نشریات در سطح دموکراتیک پخش مینمود، نتوانست و یا بهتر است گفته شود «رهبر» نخواست نشریه تئوریک-سیاسی را جهت آگاهی دهی اعضا و هواداران خود انتشار دهد.

10- کار تبلیغ و ترویج دموکراتیک و سوسیالیستی بین کارگران و دهقانان، با توجیه حاکمیت بنیادگرایی درکشور اصلاً مورد توجه قرار نگرفت. مرز میان مبارزه سوسیالیستی و دموکراتیک زایل گردید. در تبلیغات بصورت عام از هر حنجره سازمان، عین جملات خارج میگردد. در کوبیدن مخالف یا دشمن، تضاد عمده و غیرعمده رنگ باخته بود.

11- نبی با این استدلال که لحن شدید در مقابل رفقا به معنی قاطعیت در برابر اشتباهات ایدئولوژیک آنان است، همواره کوشیده تا در مباحث درونی با استفاده از زشت ترین الفاظ

و با عصبانیت و خشم و پرخاشگری منحصر به فردش بر دیگران غالب شده و بدینوسیله نظرات اش را بالای آنان بقبولاند و در بسی موارد حتی تا سرحد تحقیر و تمسخر کادرهای رهبری پیش می رفت.

12- جمع آوری پول در مرکز توجه سازمان قرار داده شد، به قول رفیقی پول «پاشنه آشیل» نبی را میساخت. زمانی زنده یاد داکتر فیض احمد در برخورد با پول دوستی نبی به او گفته بود که «پول را دفن کن»، او هیچگاه از موتری که نبی برایش خریداری نموده بود، استفاده نکرد.

13- اکثر روابط مهم سازمان که جهت به نمایش گذاردن نیرو و آموزش، به عقب جبهه انتقال داده شده بودند، بصورت افراد جیره خوار در آمدند.

14- سازمان های دموکراتیک با وجود مطرح شدن در سطح ملی و بین المللی دارای تشکیلات مشخص نگردیده، تنها به مثابه منبع در آمد پول مورد استفاده قرار گرفتند.

15- کیش شخصیت و تک روی «رهبر»: لجام گسیختگی «رهبر» به درجه ای رسید که با وجود مستعفی قلمداد نمودن خودش از «مقام رهبری» اعضای کمیته مرکزی را ذریعه تویت، بدون مشوره با حتی اعضای «بوروی سیاسی» عزل و نصب می نمود. عاقبت طرف واقع شدن با «رهبر» در مباحثه، خلع شدن از مسئولیت و اخطاریه هایی چون «تو خودت را با کوه میزنی...» را

در پی داشت، چنانچه دنباله روترین ها، عزیز ترین ها شدند.

16- فامیل بازی: «رهبر مستعفی تام الاختیار مادام العمر» علاوه بر نصب نزدیکترین خویشاوندان و نور دیده گانش در رهبری سازمان که به قیمت کنار زدن بهترین کادر- های جوان از میدان مبارزه تمام شد؛ همه هست و بود سازمان را که به قیمت خون رفقای انقلابی ما بدست آمده بود، به شمول سرمایه های منقول و غیرمنقول، در خدمت «تخم های حرام» فامیلش قرار داده و بنام آنان قباله کرد.

17- برخورد های دوگانه بین رفقا، ایجاد کدورت میان آنان و توطئه چینی‌های که در اذهان، همان سیاست مشهور «تفرقه بیانداز و حکومت کن» را تداعی مینماید، یکی از زرنگی های نبی بود که جهت استقرار «امپراطوری» اش بسیار ماهرانه به کار گرفته می‌شد.

نبی که متاسفانه از مدتی بدینسو به امراض روانی sadism، megalomania، borderline personality disorder (BPD) و money-grubber یا پول دوستی شدید مبتلا میباشد، نتوانست و بنابر معاذیرش نمیتوانست از آگاهی و فهم خود در جهت رشد و گسترش سازمان و ایجاد کمپته های کارگری و دهقانی استفاده نماید. ناگفته نباید گذاشت که جهت کمک به رفیق نبی و تداوی وی، که ایشان نیز مانند سایر مدیضان روانی به مریض بودن خود اعتقاد نداشته و نیازی برای مشوره با داکتر روانشناس و روان درمان را

در خود احساس نه مینمایند، کمیتة مرکزی قبلی سازمان چند بار در غیاب ایشان مسئله را به بحث گذاشته و حتی به رفیقی وظیفه دادند تا قبل از مراجعه نبی به کلینیک، داکتر را دیده متوجه بسازد که با استفاده از "فرصت"، با ایشان صحبتی داشته و از نظر روانی مطالعه نماید، و در صورت دریافت علایم مثبت روانی وی را تشویق به مراجعه مجدد در کلینیک روانی بسازد. قرار بر آن بود که نبی بعنوان پایواز با رفیقی که تمارض مینمود، نزد داکتر بروند.

اما مغالطه نشود که ضعف های ایدئولوژیک نبی و دنباله روی عده ای دیگر عامل عمده و اصلی بود که برای رهبر بودن همچو مریض روانی و در نتیجه سقوط یک سازمان «م ل ا» به یک سازمان «دموکرات» انجویست، بستر مناسب را فراهم نمود.

باوجود اینکه تقریباً همه رفقای که شناختی از نبی دارند به این باوراند که عینک های وی تمام پدیده ها را به رنگ های سیاه کامل و یا سفید کامل می بیند و قادر به درک تنوع رنگ ها نه میباشد چیزی که بارها به خودش هم تذکر داده شده ولی اکثر رفقا شاید به دلیل نگرانی از هم پاشیدن سازمان، ناشی از ضرباتی که سازمان متحمل شده بود، به او نوعی تقدس قایل شده و برخورد مذهبی گونه داشتند که متاسفانه همین مسئله مانند سیکل معیوبه ای درآمد که مشکل را تا حد پارچه شدن ها و فرار از سازمان شدت بخشید. لازم به تذکر است که سه رفیق اخیراً منفصل شده از سازمان که با جمع رفقای انتقاد کننده بیرق

پرافتخار سازمان رهایی افغانستان را برافراشته نگهداشته اند نیز هر کدام خود را در حد مسئولیت‌های شان شامل همین اشتباه دنباله روی دانسته و متعهد می‌شوند تا در عمل به اثبات رسانند که عمق اشتباه خود را درک نموده و با کار و فعالیت خستگی‌ناپذیر در جهت اعاده‌ی زیان‌های ناشی از اشتباه «بت تراشی» خود را جبران نمایند.

برخورد به نظرات نبی، بحث کردن با او، زیر سوال بردن تصامیم وی و به اصطلاح زیر بار خود-خواهی‌های وی نرفتن سبب می‌شد که فرد به نام‌های مختلف کوبیده شده و به گفته عوام روزگارش سیاه شود. سه رفیقی که اخیراً از سازمان منفصل گردیدند نیز همین پروسه توهین و تحقیر، کوبیدن حضوری و غیابی، نام ماندن (چهار کلاه...) و غیره را سپری نموده بالاخره طی سناریوی طرح شده و با سوء استفاده از عدم آگاهی رفقا از بسیاری مسائل درونی سازمان و مجبوری‌های اقتصادی که عده‌ای از آنان داشتند، طی جلسات فرمایشی محکوم و «اخراج» گردیدند. مصداق این مجبوری‌ها را میتوان در فرار دسته‌جمعی جوانان به کشورهای اروپایی ملاحظه نمود. بحث‌ها و جلسات بزرگ محاکمه در واقع سناریوی کودتا ای بود که مرحله وار تطبیق گردید. بعد از اعلام «اخراج» طی دو ماه کنگره‌ی مضحکی برای صحنه گذاشتن بر مصوبات شان و انتقال سمت رهبری به یکی از وابستگان فامیلی نبی دایر گردید. «کنگره سازمان رهایی افغانستان!!» که حدوداً پنجاه سال توفیق تدویر

نه یافت، از نظر شکل و محتوا طوری بود که نظیر آن را شاید بتوان در تیاترهای کمیک طنز پردازان سراغ نمود نه در جمع احزاب و سازمان های کمونیست دنیا.

بعد از دایر گردیدن جلسات متعدد بین سه رفیق و سایر رفقایکه قبلا به انواع مختلف وادار به ترک سازمان گردیده بودند و آن عده رفقایکه در سازمان حضور داشته ولی انتقادات مشابهی که تقریبا همه از خود بزرگ بینی های نبی منشاء می گرفت، در یک نظر اندازی بی طرفانه همه به این نتیجه رسیدیم که تک روی، خود بزرگ بینی، زیر پا نمودن مرکزیت دموکراتیک، سیاست «همه چیز در خدمت ثروت اندوزی» و سایر نکاتی که قبلا برشمرده شد، سازمان را به نابودی ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی سوق می دهد. بنابر آن وظیفه انقلابی تمام رفقای معتقد به «م ل ا» و همه ی آنانی که به خون پاک رفقای جان باخته سوگند وفاداری یاد نموده و مصمم به ادامه راه شان هستند، مقدم بر همه اینست که نگذارند سازمان توسط چند نفر فامیل باز و آنانی که آگاهانه یا غیر آگاهانه دنباله روی می کنند، به تباهی کشانده شود.

ما به مثابه میراث داران حقیقی رفقای در خون خفته و دستاوردها و شکست های سازمان، مصمم به ادامه راه پرافتخار سازمان خود هستیم. برای ما آگاهی بخشیدن به یک نفر کارگر یا دهقان کشور ما و جذب نمودنش به صفوف رزمندگان سازمان مهمتر از سود حاصل از هزار دونه وانجو می باشد.

ما مصمم به احیای مجدد تمام روابط توده‌ای و آگاهی بخشیدن انقلابی به آنان هستیم.

ما تلاش می‌کنیم سازمان‌های افغانستان را به تجسم واقعی بهم پیوستگی کارگران و دهقانان، زیر رهبری طبقه کارگر کشور مبدل سازیم.

اگر بردن آگاهی طبقاتی بین کارگران و دهقانان رسالت روشنفکران است، رهبری حزب طبقه کارگر و به پیروزی رساندن انقلاب پرولتری منحصرأً به طبقه کارگر تعلق می‌گیرد. روشنفکر انقلابی نه میتواند در تمام زمینه‌ها جانشین طبقه کارگر باشد. ایجاد هسته‌های سازمانی بین طبقه کارگر و دهقان کشور و تلاش در جهت ایجاد حزب پیشاهنگ طبقه کارگر در صدر وظایف ما قرار خواهد داشت.

منبعد آغوش سازمان‌های افغانستان به روی تمام رفقایکه به دلایل مختلف از سازمان فاصله گرفته‌اند و نیز به روی تمام کمونیستان صدیقی که «م ل ا» مشعل راه شان هست، در هرگوشه‌ای از جهان که باشند با درنظرداشت جدی موازین و معیارهای سازمانی، گشوده خواهد بود.

ما عمیقاً معتقد به مبارزه ایدئولوژیک در داخل سازمان و جنبش چپ کشور هستیم، بنا برآن پیوستن به سازمان نیز تابع مبارزه ایدئولوژیک زنده و بی‌ملاحظه با پیروی از سیاست «وحدت- مبارزه- وحدت» خواهد بود.

در اوضاع داغ کنونی کشور که همه دشمنان داخلی و خارجی مردم ما در جهت به انقیاد کشیدن کشور

و هموطنان ما به حرکت در آمده اند، بحث های نامشخص، طولانی و بی ثمر، معنایی جز بازی با کلمات انقلابی و در نتیجه آب به آسیاب دشمن انداختن ندارد. مبارزه ایدئولوژیک باید جهت دار و مشخص برای سهم گیری در فعالیت های انقلابی و بدست گرفتن زمام رهبری انقلاب دموکراتیک نوین در کشور، باشد.

اگر پذیرش برنامه و اساسنامه، فعالیت در یکی از ارگان های سازمانی و پرداختن حق العضویت ماهوار یا فصل وار از شرایط قبول عضویت فرد است، معیار سنجش صداقت، توانایی رهبری و بدست آوردن مسئولیت های رهبری کننده در گرو فعالیت های عملی مشخص در پراتیک انقلابی او می باشد.